

مقرر بولغان پورست باوق تو انى خندق لاپ مضبوط قىلىپ باوق كورگىنى
 مناسب خندق مصلحت اوجون خليفه الامير خندق مېرلارنى چىلدارلارنى
 قىلىپ مھمل لار مقرر قىلىپ كىلىپى شىخ كوني جمادى الاخراسى نىك ان اوجىدا
 ارابه لارنى اليمىز نە مار تورد ب بر انقار جو انقار غول با سال سېلە مېر كروە گا
 باوق بول كىلىپ مقرر بولغان بوز نغە نوشولدى بعضى جا در لار نىكلىپ بعضى
 نىكلىپ كە ايدى كىم خىر كىلىپ توردى لار كىم با نى نىك با سالى سېلە بولدى نى الحالى
 اھل قىب فرمان بولدى كىم بر انقار جو انقار جو انقار جو نىك مېر لىك مېر لىك بار
 ارابه لار سېلە با سال لارنى مضبوط و مرتب قىلغا يلا رجون بو فتح نامە دىن اسلام
 چىكى نىك كىفتى و كفار خىلى نىك كىتى مھنون دى با سال نىك توردى شلارى و
 اھل اسلام و اھل كافر نىك اوروشلارى مشغول و معلوم بولور اول جەدە دىن
 زباده و نقصان اوشول فتح نامە كىم شىخ دىن انشا قىلىپ ايدى نىك بولدى
 الحمد لله الذى صدق وعده و نصر عبده

و نرى من و بنىم الاحزاب و عدہ و لاشى بعدہ يا من رنع و عايم
 الاسلام بنصر اولياء الراشدین و وضع فوايم الاصنام بغير اعداء المار دین

قطع دایر القوام الذین ظلموا الحمد لله رب العالمین وصلى الله على خير خلقه محمد
 العزاه والنجا بدین وعلی آل و اصحابه ابداناً الی یوم الدین تو انترنهای سبحانی باشد
 تکلیف شکر و ثنا و یرد انست و تکلیف شکر شکر یزدانی صورت تو انترنهای سبحانی بر هر
 شکر مرتب است و بر شکر را نعمتی از عقب ادای تو از شکر از قدرت شکر
 متجاوز است و اولی اقتدار از استیغاف مرا اسم ان عاجز علی الخصوص شکر که
 در مقابل نعمی لازم آید که در دنیا و دینی از ان عظیم تر باشد و نه در معنی سعادتی
 از ان بسیر نماید و این معنی جز نفرت بر ائمه و ائمه استیلا بر انبیا و اولاد
 اولاد یک هم الکفره العجوه در بیان اسما ان ایشان با است نحو آید و در نظر
 بصیرت از باب الباطن حسن از ان سعادتی نحو آید نمود و البته بعد که آن
 آن سعادت عظمی و موافقت کبری که من المهدی الی هذا العبد مطلوب اصلی
 و مقصود حقیقی ضمیر بر اندیش و ادای صواب کیش بود درین ایام خسته
 فرجام از مکن عواطف حضرت ملک علام روی نمود و فتاح بی منت و قیام
 بی علت مجد و البصیر فتح ابواب فیض بر جبهه آمال نواب نفرت مال با کثرت
 سانی نامی اقویج با ایتیماج مودر و قدر مزاجه کرامی مشیت کردید و لو از اسلام ^{میلو}

شکران

شکرمان طغر انجام با بوج رفعت و ادتقا رسیده و کیفیت صدور این سعادت
 و ظهور این دولت آنکه چون اشوبیون سپاه اسلام پناه مالک را
 بمحاصات انوار فتح و طغر مسور ساخت میانچه در نیناه ما سابق است بحر
 بود ابادی توفیق ربایات طغرایات ما اوز مالک علی و الکره و چونورد
 فرید و بهار و غیر دلک بر افراشت اکثر طوایف اقوام از اصحاب کفر و ایمان
 اسلام اطاعت و انقیاد و نواب فرخنده فرجام ما را اختیار نموده طریق بود
 را بقدم صدق و اخلاص میبودند اما سنگار کافر که در سوابق ابام دم
 اطاعت نواب مجتبه انجام ما میزد و اکنون بمضمون ابی و استبکر و کان
 من الکافرین عمل نموده شیطان صفت برگزیده نایدنک و دران و
 سرخیل سپاه میبود ان گشته باعث اجتماع طوایفی گردید که بعضی طوایف
 زمار و در کردن داشتند و بر فی خار محنت ارنداد و در امن و استیلا
 ان کافر لعین خذله فی یوم الدین و در ولایت هند بر تبه بود که پیش از
 طلوع آفتاب دولت ما و نشاهی و قبل از طلوع بر خلافت شمشه شباهی با آنکه
 را بجا و در امان بزرگ نهاد که درین معانکه اطاعت فرمائش نمودند و حال

و بیشتر این منصف یار تداوم کرده درین محاربه در غنائش بودند بزرگی نمودند و در غنای
 و وسیع غنائی متابعت بل موافقت وی نموده اند و در وسیع مسافرت طبعین
 صاحبست موافقت او نموده اند تمامی سلاطین رفیع این خطه وسیع چون
 سلطان دلی و سلطان کجرات و سلطان ماند و غیر هم از معاومت این
 به سربازی موافقت کفایت دیگر عاجز بوده اند و بطایف الجبل با وجود اراد مواسا
 نمودند و از کفر و قریب و دست شهر از بلاد اسلام افتراخته بودند و کجریب
 مساجد و معابد نموده عیال و اطفال مومنان آن مدن و امصار را اسیر ساخته
 و قوت وی از فرار و افع بجای رسیده که نظر بقاعده مستمره هند که ملک
 ولایت راجه سوار و کردوری راده هزار سوار اعتبار میکنند بلاد سحره این
 سرخیل کفره بدیده کرده رسیده که بجای ملک سوار باشند و درین ایام یکی
 از کفار نامی که بر کفر وسیع معرکه یکی از ایشان امداد نمی نموده اند بنا بر
 عدوات مساکر اسلامی بر لشکر شفاوت انزوی افزوده اند چنانچه در عالم
 استقلال که بر ملک چون دود و دعوی سرگشتی مینمودند و در قطری از اطفال
 فاید جمعی از کفار بودند مانند اطفال و سلاسل بدان کافر فاجو متصل گشته اند آن

مشه کفره که بر تقیض عشره مبشره نوای شقاوت تزامی قیصریم بعد اب الیم
 می نداشتند توابع و عساکر بسیار و بر کنات وسیع الاقطع داشتند چنانچه
 صلاح الدین سی هزار سوار را ولایت داشت و در اول حدودی سینک بالکی
 دوازده هزار و سن خان مبولانی دوازده هزار و بار علی ابدی چهار هزار
 تربت ناره هفت هزار دستروی کمی شش هزار و ورم و پو چهار هزار
 بر سنگ پو چهار هزار و محمود خان ولد سلطان سکندر اکرجه ولایت و
 پرکنه داشت اما ده هزار سوار تخمینا باید واری سرداری جمع کرده
 بود که مجموع جمعیت آن مجوران وادی سلامت و امنیت نظر بقاید
 مشرکه پرکنه و ولایت بند و لک و کپه ارا باشد الفقه انکار معروفه
 باطن کور ظاهر و لها با نساوت کفار سپاه روزگار و اقطاب بعضیها
 فوق بعضی با یکدیگر موافق ساخته در مقام مخالفت و محاربه اهل اسلام
 و بدم هم اساس شریعت سید نام علیه الصلوٰه و السلام در اید و مجابه
 عساکر با دستاهی مانند قضا را ای بر سران و مجال احوار آمده تفسیر او ایما
 اقتضای البصر را منظور نظر بغیر اصحاب سیرت گردانیدند و کرمین ^{حاجه}

فاما بجای بد نظریه املحوظ داشته حکم داعب اللدعان عابد جابد و الکفار الناقین
بعضی رسا بنده در شب سیزدهم شهر جمادی الثانی سنه ۲۲۰۲ که باریک الله
فی سبک تئمان مبارکی آن روز است در زوایاى موضوعی کانوار مضامین
حوالی کوی که دو کرمی اعدا روین بو مغرب پیام نصرت انجام نشکر اسلام
کردید چون کوبه و دبد به موکب اسلامی بگوش اعدا روین و کافران لعین
فخالفان ملت مدی که مانند اصحاب فیل و بلی اهدام کعبه اهل اسلام بود
بنیان کوه پیکر مغرب منظر را اقتضا و خود ساختند و همه متفق و یکدل
گشتند که شفاوت از خود را فوجها پر داشتند

بان قبلها بندوانی دلیل شده غره مانند اصحاب فیل
چون شام اجل مکرده و شوم سیه تر ز شب بیشتر از نجوم
همه همچو آتش و سبکین بود کشته سر از کین بخت کبود
چو سوار آمدند از کین و بسار سوار و سپاده هزاران مبار
و بغیرم مغاظه و کارزار منوج اودوی نصرت شعار شدند غزاة
مساکر اسلامی که انبجار ریاض نجاعتند منوج بصفت صفتها کشیدند و

تو که خود

دولت خود منسوبی سیاست افتاب شمع را چون قلوب مجاهدان
می آید با جمیع ارتقا و رسائیدند معنی چون سند سکندری این قام و بنا
مانند طریق شریعت منبری باستقامت و استحکام متین فوت مناسبت
کاتبیم بیان مرصوص و فلاح و فروری بمقتضای اولیک علی بدامن بهم
و اولیک هم الفنون با مالی آن صفت مخصوص

وران رخنه از طباع و سیم جو را می شهنشاه و دین قویم
علم های او و شش فرسایم الفهت انا فتمت همه
و رعایت فرم را منظور داشته بطریق عزاء روم حبه نیا ه
تفکیان و رعایت اندازان که در پیش سپاه بودند معنی از ارباب ترب
نموده با یکدیگر بر غیر اتصال داده شد الفصد میوش اسلام بیان انظام
و استخامی بدید آورد که عقل بر و فوج انیز بد برو و منیش و افسرین کرد
دین زرب و استخام نشید و انظام مقرب الحضرة سلطانیه و بهما
داد و همه بد برانش موافق نقد بر و جمله سردار بهاد و کار گذاری با او
پسندیده رای منبر افناد و مغزرت بادشاهی در غول مقرر گشت و

وبردست راست غول برادرانند از مجتهد سعادت پسر المنقض
 یعولف الملک المستعان بن نبیر سلطان و فرزند از ارشد منظور
 انظر حضرت الاسلام شاه و جناب هدایت نائب لایب لایق
 خواجہ کمال الدین دوست خاند و معتمد السلطه العبد مومن العبد
 السید مقرب خاص و زبده اصحاب اخفصاص کمال الدین یونس علی
 عمدة الخواص کمال الاغلاص جلال الدین شاه منصور برلاس و عمدة الخواص
 زبده اصحاب اخفصاص نظام الدین دریشی محمد ریان و عمدة الخواص
 صادق الاغلاص شهاب الدین عبد العزیز کتایب ارد نظام الدین دوست
 قادر مجال خود فرار گزینند و بردست چپ غول سلطنت نائب خلافت
 انشاب المنقض یعولف الملک المستعان سلطان طار و الدین عالمی
 ابن سلطان بهلول بودی و مغرب الحضرة السلطانی شارب الورد و کتوب
 اعالم الصدور من الانعام طار و الجهور و مودیه الاسلام شیخ زین
 خوانی و عمدة الخواص کمال الاغلاص کمال الدین محمد علی ولد مقرب الحضرة
 شارب الورد و عمدة الخواص نظام الدین زودی سیک برادر قوی احمد مومنا

و عمدة الاعظم والاعيان خان اعظم آرايش خان ولد توج بيك موم كورد
 و شير افكن و دستور اعظم الوزرا ابن الامم خواجه كمال الدين حسين و
 جماعه ديوانيان عظام بريك و در موضعي مقرر باشند و در برابر اعزاز و
 انزاز شد از جهد سعادت يار كاملا مضبوط نظر عنايات حضرت
 آفريد كار اختراع سلطنت كامكاري هر چه خلافت و شرم ياري
 المذوح بسان العبد و المهر مع السلطنة و الخلافة محمد مالمون بهادر ^{ممکن}
 كشته برين سعادت قرين العزيز فرزند جناب سلطنت تاج المحض
 بعواطف الملك لديان قاسم حسين سلطان و عمدة الخواص نظام الدين
 احمد يوسف اوغلا بچي و معتمد الملك كامل الاصلاح جلال الدين ميندوبيك
 نوحين و معتمد الملك صادق الاصلاح جلال الدين مسر و كوكلتاش
 و معتمد الملك قوام اور و شاه و عمدة الخواص كامل العقدة
 و الاصلاح و لي خازن و قراقرزني و عمدة الخواص نظام الدين برك
 سبستاني و عمدة الوزرا ابن الامم خواجه كمال الدين بهلولان درخشي و
 معتمد الخواص نظام الدين عبد الشكور و عمدة الامسيان سليمان آغا ابطمي

بستان مقرر گشته بر بزرگوار و فرزند کامکار شاد را به بیجا
 سیادت نائب مقرر قاضی انساب میر محمد و عمده اطراف کامل الاطلاق
 الدین کوکلتاش و نظام الدین خواجگی اسد خاندان تعیین باشند و در افتاد
 از امر اینده عمده الملك خان و دلاور خان و عمده الامین ملک لور
 رانی و عمده الامین شیخ المشایخ شیخ کورن هر یک در مقامی که در
 شده بود ایستادند و در جو افتاد عساکر اسلام شعار عالیجاه تعجب
 بنام رفعت استگاه افتاد اوله و پس فده اولاد سید المریدین سید مهدی
 خواج و برادر اعزاز شد کامکار منظور افتاد رعایات حضرت آفرید
 و سلطنت نائب خلافت انساب المحقق معولف الملك المستعان
 سلطان ابن مهدی سلطان و معتمد الملك کامل الاطلاق معز الدین
 سید الفرید میر انور و معتمد الملك شمس الدین محمد علی خلیف خلیف معتمد الامیر
 کامل الاطلاق جلال الدین قسطنطنیه قدم فر اول و عمده اطراف کامل الاطلاق
 جلال الدین شاه حسین شاد کی معزول غانجی و نظام الدین جان محمد سید
 صف کشیدند و در بنی نائب از امر اینده معتمدی السلاطین کانی و جلال الدین

خان میرزا

اولاً و سلطان علارالدین مذکور و عمده الاعیان علیخان شیخزاده ولی
و عمده الاعیان نظام خان بیاض تعیین شده بودند و جهت توثیق و توثیق
کامل الاعیان تردید و شک فایم بر آورد باقی شده با جمعی از فرقه مغول در میان
بر القار و معتمد الخواص صادق الاعیان مومنین الحکمه و معتمد الخواص بسم ترکان
باشلیغ با جمعی از تاجران خاصه در طرف جو القار تا نزد شبه و عمده الخواص
کامل الاعیان زبده اصحاب انقضا نظام الدین سلطان محمد عیسی اعیان
دارگان غزاة اسلام را در مواقع و محال مفرقه ایشان دانسته خود
با شماع احکام مستعد بودند و نو اعیان و بسا دلان را با طرف و جواب
ارسال میکرد و ایند و احکام مطاعه مارا در ضبط و ربط سپاه و سپاهی سپاه
مقام و اهرار کرام و سا پر غزاة دومی الاضرام میرسانند و چون ارگان
شکر فایم گشته هر کس بجای خود شناسان فرمان واجب الاذعان لازم
لافتال شرف اهدار یافت که مجلس بی حکم از محال خود حرکت نماید
بی ریخت دست بچاره نکند بد و از روز مذکور پاسی گشته بود که فریقین
مستجابین متقارب یکدیگر گشته میان و مفاتحه و کارزار شد پس مسکن

آمدند نور و خلعت و در برابر یکدیگر ایستاده در بر افتاد و جو افتاد جهان عظیم
 واقع شد که زلزله در زمین و دلوله در سپهر برین افتاد و جو افتاد کفار شعاد
 آنها بجانب بر افتاد میست و شمار عساکر اسلام شمار منوب گشته بر فرسود
 کوه کلاش و ملک قائم بر او با باقی شسته بملا آوردند برادر اعزاز شد همین نمود
 سلطان حبش الغر موده و ملک ایشان رفته مردان قتالی آغاز نهاد و کفار
 را از جا برداشته قریب بعضی قلب ایشان رسانید و جلد و بنام انقریز
 بر آوردند و مادر العسری مصطفی رومی از غول فرزند اعزاز گامگار منطوق
 انظار عنایات حضرت آفریدگار النحنس بعو اطف الملك الذی نهی و با بر
 محمد مایون بهاد و ادبهار امیش آورد و محفوظ سپه کفار را به نعلت
 ضربت آن ماسد فلوشان منکر کرد و ایند و درین محاربه برادر اعزاز شد
 فاسم حسین سلطان و عمده الجواهر نظام الدین احمد پوست قوام یک زمان
 بیافته بامداد ایشان شناختند و چون زمان زمان انواع کفار متغایب
 و منواتر بامداد مردم خود فی آمدند ما نیز معتمد الملك جلال الدین بهند و
 و از عقب او عمده الجواهر محمدی کوه کلاش و خواجگی اسد جاندار و بعد از آن

معتمد السلطنة العلية مؤتمن البعید السینه معرب خاص کمال الدین یونس علی و عمده
 الاخوانی کمال الاخلاص جلال الدین شاه منصور برلاس و عمده الخواص شهاب الدین
 عبد اللہ کتابد اراد ازیلی ابنان عمده الخواص دوست اشیک افان مؤتمن الدین
 محمد خلیل احمد بی رابک ملک فرستادیم و بر انکار کفره کرات و مرات معلما
 بر جانب جبر انکار شکر اسلام آوردند و نمودر ابعزازه ذوالنجاه رسانیدند
 و بر نوبت خازبان نظام بعضی را بر تم سهام طغر فرجام مدار البوار رسیدن
 فیس الغر از فرستاده بر فی را بر کردانیدند و معتمد الخواص موسی انکود
 رستم زرکان بجانب سباه طلب بستگاه کفار شقاوت پناه نوبت نمودند
 و معتمد الخواص صادق الاخلاص نواب محمود علی انکه با شیع نوکران مغرب الحفره
 السلطانی اعتمد الدوله الحاقانی نظام الدین علی صلیفر رابک ملک شاد البره فرستادیم
 و برادر ارشد محمد سلطان میرزا و سلطنت تائب اول سلطان و معتمد الملک
 معز الدین عبد العزیز و میر اخور جلال الدین قلیق قدم فر اول و نمس الدین محمد علی
 نیکونیک و عمده الخواص شاه حسین باری بابی محکم کردند دست بهار به کشاده
 معقول غامبی و دستور اعظم الوزراء بنی الامم فولد کمال الدین حسین بر ابا جماعه
 دیوان

بگویم نشان فرستادیم همه اهل مهاد و در غایت جد و اجتهاد و اخلاص و تقوی
 که بره فلان بر بصیرت بنا نهادند الحسین را منظر و نظر داشتند و در عزت و جلال
 کرده لوامی جان گسالی فراشتند و چون نوحی در او مفاصله و یکشنبه و شنبول
 انجا سید فرمان واجب الله و فان بنفاد رسید که از تا پنهان خاصه با دست
 جو امان خلی و بر بران پیشه بگزی که در پس آرا به مانند نیز در زنجیر بودند از
 و عیب قبول بیرون آیند و جای تفکر بنا را در میان گذارند و از مرد و عیب
 گذار تا بنده پس آرا به مانند طلوع طلوع صبح صادق از شرق افق بیرون
 و چون شفق کون کفار تا بیرون را در معرکه سید که نظر سهر کردان بودند
 بسیاری از سرهای سرکش از اساره صفت از ملک بود و خوش گفتند و ما در
 استاد علی که با توابع خود در پیش قبول اسناده بود مردانگی تا کرده و سنجان
 عظیم القدر که چون در بد میران احوالش نهند صبا پیش فاما من نعت می خواند
 نهونی عیبه را نمیدانم بر ارد و اگر بر کوه راسخ و میل نمانش اندازند کالین
 المنقوش از باور ارد بجانب صهار این و نما در صف کفار انداخت و بلند
 شک و ضربت آن نعلک بسیاری از اجنه اقسام کفار را بخدمت صفت نعل

اندازان غول با پشت می مسیب الفخران از اراجه بمیان معرکه آمد هر یک از ایشان
بسیاری از کفار را از مرگات چنانیدند و پناه در محل محاصره عظیم درآوردند
نام خود را در میان شیران میشه مروی و در این معرکه جوان مروی ظاهر
گردانیدند و مغان این حالت فرمان حضرت خانقانی به پیش راندن ^{ابراهیم}
غول تنگوار رسید و نفس نفس باوشاهی فتح و دولت از این اقبال و نصرت
از بسیار بجانب سپاه کفار متحرک گردید و از اطراف جوانان عساکر حضرت منجاب
این معنی را مشاهده نموده تمامی بجز فغان شکر نصرت شعار نمود عظیم برآوردند
و شجاعت همه تنبگان آن بحر از قوت یفعل در آورد و غلام غیاث غلام
گردار چون صاحب عظیم و زغالی معرکه متر اتم گشت و برق لمعات بوی
دران از طلعان برق در گشت نهیج کرد روی خورشید را چون پشت
آینه از نور عاری کرد و ضارب بضر و ب غایب بخلوب آینه بخت استیاز
از نظر متواری شد سا حوزمانه میان شبی در نظر آورد که سباره دران
غیر برموده و کوب زوانش جز مواکب ثابت الا قدم نمینمود
زود رفت و بر رفت روز بزد نم خون بجای و بر ماه کرد

ز کس توران دران بهین و
 زمین شمشند و اسکان گشت بهشت
 مجاهدان عازمی که در همین سرانندازی و جانبازی بودند از آن صف غنی
 و لایمنا و لا تخزوا و انتم الاملون می شنوید و در از منبری قاری مرده نصرین الله
 و فتح فریب و نیز المومنین استماع منیر و ندیشان بشوق محاربه میگردید که
 قدسیان طار اعلیٰ در آن حسین بدیشان میرسد ملایک مغرب پروانه
 بر کرد سر ایشان میگردید و باین الصلوة من باره قتال چنان اشتغال یافت
 که مثال آن علم بر افلاک می افراشت و بمنه و بیکره لشکر اسلام میره میبرد
 کفار را فریاد را با قلبشان در یک محل جمع کرد امید چون آثار غالبیت
 مجاهدان نامی و ارتفاع لوای اسلامی ظاهر شدن گرفت ساعتی آن کفار
 لعین و آن انزرا بی دین در حال خود منجر مانند و آخرد لها از جان برکنده
 بر جانب است و جب عول ملا آوردند و در جانب پیشین ز هجوم کرده خود
 نزدیک سینه اندام راه شجاعت بحالت شکره ثواب را منظور شد نهال
 در زمین بنسبه مرید نهادند و عمر را چون نخت سپاه ایشان بر کردانید
 فرین این حال نسایم نصرت و اقبال بر همین دولت ثواب غیبه قال ما وریه

و مرده اما متعالک فتح پیا رسید شاید فتح که جمال عالم از این نظر
 بفرک آمد نصر عزیز ازین گذشته سعادت اقبال که دست از حقاری پوری
 نموده فرین حال کردند بهادان باطل حال خود را مشکل دانسته کالین
 المنقوش مشغوق شدند و کافران منبت منلای کتبتند بسیار
 کنیز کشته در معرکه افتادند و کبیری از سر خود دور کردند سر در میان
 اواری که نهاد در طعمه زایع و زین کردیدند و ارکشتها پشتهها افزایند
 و از مرغان مارا برداشته کردید حسن جان میواتی بفریب نعلک در سلک
 اموات در آمده و مجسین منیزی از ان سرکشان ضلالت نشان را
 که سر آمد ان قوم بودند و نعلک سپیده زور جو سر آمد از جمله اولی و کلا
 نیک با کرمی که والی ولایت نکر بود و او از ده هزار سوار داشته
 و رای چندربان چون که چهار هزار سوار داشته بود و پست بود که صلا
 الدین مذکور که عالم خطه چند بری بوده و شش هزار سوار داشته و
 مانک چند جوان و دلپست را که صاحب چهار هزار سوار بود و دو کلو
 گرم سنگ و شکری که سه هزار سوار داشته و جمعی دیگر که هر یک ازین

بزرگ کرده و سردار قاطبه ذبی شوکت و شکوهی بودند راه دوزخ
چو دزد و ازین دارد عمل بدرک اسفل اشغال نمودند راه دار الطرب از
زنبیان در راه مرده مانند جهنم بر شد و درک الاسفل از منافقان عالم
دوزخ سپرده ملک کردید از مساکر اسلامی بر کس هر جانب که شتافتی در هر گاه
خود گمانی را گشته یافتی و آوردی نامی از عقب منبرمان هر چند کوچ نمودی

بیج قدمی از فرسودگی خسته عالی بنا یافتی

بهر بند و آن گشته زار و دلیل **بنا نعلک** همچو اصحاب نیل

زنبیایی که بسببها شد عیان **بهر کوه** از آن چشمه خون روان

ز بهم سپاه صف پر شکوه **کز اران** که بران بهر شش کوه

و لعلی ادبار هم لغور اوگان **امر الدفندر** امتدور انجم الله سبحانه و تعالی

وما النصر الا من عند الله العزيز الحكيم **تحریر افغانی** بیت و نیم نهر جادوی **اللاخر**

سده بود فتحین شوکر اطعرا و اعانزی **تنبلیدی** فتح نامه و اطعرا **امیک**

آسیند اوربایی نی سبیدیم **اسلام** او چون آورده بازی بولدگان

کفار و عرب بنوز و بسیاری بولدوم **خرم ابلاب** ایدیم او زنی نشید بولدان

اولہ صد کہ غانی ہو لہ دوم شیخ زین ابو محمد متبع بابت اسلام
 لفظی تاریخ تاجیب ابدی کا بلدین کیلو کیشیلار دین بر کسہ ہم اشبو لفظی تاریخ
 تاجیب بانی امتیبار ابدی نوارد واقع ہو لو بتور ہم شیخ زین و ہم بر کسہ
 نیک با عیلاز دین تا قاطاری نختی راق او چون او شول الفاطنی او کلسیو
 رولدی نید بر قاطہ ویا لپورنی فمید اشخ زین وسط نہر ربیع الاول
 تاریخ تاجیب ابدی بر کسہ ہم اشبو لفظی تاجیب ابدی باقیسی سبب توشو
 توشو اخیر اولک کافر نیک دایرہ سی بز نیک اور دو دین ابلی کر و لفظی
 ابدی اور دو سیو شیب محمدی اعبد العزیز و علیخان و بعضی لارنی کافر کسہ
 قوغوی مبار لیدی بر نبرہ کا بلیس بولدی کسہ امید با قوی بای اوزوم او ق تاجیب
 کبراک ابدیم بر کردہ چ کفار دایرہ سیدین او نوب ابدیم کون کیم بولغان
 جہنمین با نیب ناز غفن دا اور دو تہ کیلیلیدی محمد شریف منجم کیم نی نوع
 شوم نفسار سور و ب ابدی فی الحال مبار کیا دتہ کیلیدی غلبہ سو کو ب کسہ
 عالی فیلدیم اگر ہ کافر و شون و منفس دا اور بکا اسد و مفرد و بسیار سر و کسہ
 ابدی چون خدمت خدمتی بار ابدی بر لک انعام فیلدیت بر دیم کیم نیک

علم و دانا و ما فامی نامگامی او مشول بود نه نور و لدی محمد علی بیگلر بیگ و شیخ کورانی
 و سعید الملک قوری بی فابین قوج سلا الیاس جان نیک او سبکامباریلدی
 کیم میان دواب و امروج فیلیب کول الی الیب کیم جلی فی بند فیلیب بی اولاد
 بیگلر جان سلا لوروش الیاس بود و لوب بر طرف بریشان بود و لارمین اگر
 کیلکاندین بر پنج کون سونیک نونوب کیلنور و بلار بر سگلامی بر سنی سورد
 دوم کوه بچ کیم اور و نیک الید الیدی کیم اوروش او شبو کوه بچ نیک الیدی
 کفار نیک بشیدین کل مناره فرمان بود وی کیم نو بار غایار لوروش من
 ایکی کوچوب سانیه باریلدی بیانه غده بلکه الورد و سوا لغه اول کفر و اهل ارتداد
 نیک سیف سی بی بهابت مانیب الیدی من بار سبانه نی سرفیلدیم اوروش
 کیلیب نیک و منده لرا سینه چارلاب بو کافر نیک و لاتی نیک او سبکامباریلدی
 فی مشورت فیلیدی بود اسولی نیک آز می و ای سنی نیک کولی بهیدین اول
 بودوش سونوف بودی میوات و لانی و افغ بود لوروش نیک با و غنڈ
 نغری با و غ نورت کرد و جمعی با بر سن خان سوانی انامی انامی دیو میری بود
 باکی بود سلا کاباقین میواته استغلال سید حکومت فیلا کیلیب قور و لدی سلا سینه

چهارده طاعتی قتلور لاریگانده و در مندر سلاطینی و لاریگانده ای ملک کسکه من
 با فرستاداری ملک تارلیقیدین با میوات ولایتی کوستان جیدین اوردنکلی
 بودیت ملک صنیعی ملک منزه تو شمای او شمرجه اطاعت ببله الارنه اودن مسلم
 نو تو تور لاری بزم بند فتحید انونک سلاطین سابق دستوری بلامسین خانده
 رعایتی مرعی تو توک حق ناشناس کافر دوش علی بزرگ لطف و عنایتی
 کوز کا ایطای تربیت و رعایتی شکرین قیلای بارچه قسته لارنه اول حرکت
 بیع یا طیق لارنه اول باعث ایدی نچوک کیم مذکور بولدی چون اول بود
 موقوف بولدی میوات نشمرجه مستوجه بولدی ار اورت تو زوب لور
 قورغانی ملک کیم میوات ملک عالم نشسته بولدی الی کردی سبدا
 پستی سولی ملک یاسیغه تو شولدی حسن خان دن بوردن اما ایماکی
 تجاره و اول تور لاری لاریگانده درین بندستانده اورد و شوب بهازخان
 بسیب لور و بیالپورنی العان بیلی منیک ترود و بعدین دوراندیس
 قیبت بو قورغان ملک مارجه مشغول بولغانده در حسن خان ملک کرمن
 آتین معبر کیشی می اوغلی اکره و ایگانده ام کیشی ایدی اوغلی ملک فاشیدین اکره

ذین کلب انان تیلادی عبدالرحیم شفا و لسی انکا تو شوب استقامت فرمانی
 بلدیار بلدی بار بسن خان نیک او علی با برخان فی الیب کلبدی بند
 مقایم ابوب برنجی لک لک پر کنه دهمی نه بر بلدی اور کشته سرد
 نختی ایش قلیب نور غیاث قلیب و استقامتی فی الیب لک قلیب الوبی
 ابلدی بید و نعلیقین مار قلیب الادی سوکر او خود معلوم بولدی کیم
 عین جمور سلطان قلیغان ایگاند و ربلد سلطان اینغه بوب تجاره
 شهرتی کیم بوات نیک بای نختی و در غنا ب قلیب و استقامتی
 لک قلیبدی تر و بکنه کیم سنکا اور و شبه اولک قول تولدی ایدی
 اوزگالار کا باقه نختی ایدی و جی فی لون پشن لک قلیب اور نور غانی غنا
 قلیبدی اور نور غانی نیک عزیزی فی ایچد ایلاری بید سما بونو غنا
 بولدی اول بورت من چهار شبه کونی ریب الی نیک غر سید کوچ
 اور نیک ایلی کردی سید اکلد و ک من باریب اور نور غانی سیر قلیب
 اول کچه اند اولق بولدی و م ناکلاسی اور و ده کلبیم کافر عزانی دین بولدی
 نچوک کیم مذکور بولدی اولوغ کچک کانت پرورد و ابوهم مذکور بولدی

لیم بو محمد بن سوکرانکی نے وقتو دہر کیم اگر بار و ر بوسہ حضرت پر بجای ہمایون
 نیک نوکر لاری اکثر بشتانی و اول بوز لوک اہل لار ابدی مسر کر اچھلیق
 ایکی مجلس جو یک تار نقان اباس ای بار اور و شہین بودون مطاقتی لار
 پار ایدی انہ ان وعدہ ہم واقع بودی کابل ہم عالی ابدی بو جہندین ر اہلا
 سو نکا قرار تہی کیم بونہ کابلہ حضرت پر بجای سوزنی سو نکا نو ب اور
 دین بخشہ کونی حبلی نیک نو فوزہ اکو چوب نورت پیش کردہ کسب
 مانس سولی نیک بغا سوز و شولدی مہدی خواہ نیک ہم ضلی نشویشی ابدی
 کابلہ حضرت پر بلدی بیانہ نیک شفا در بعضی دست لیشیک افادہ پر بلدی
 بودون جون انادہ فی مہدی خواہ نہ انالیس ابدی قطعیان کیم انادہ فی ناشلا
 فاجیب بعضی مہدی خواہ نیک اودنہ اوغلی معفر خواہ فی انادہ نہ بیار طہ
 ہمایون حضرت پر و جہندین ایکی اوج کون بو پور نہ نور ولدی اوج
 بورت بن موسی علی نواجہنی فتخارہ بد کابلہ بیار بلدی سپرد و پور
 بشری نیک کونہ نیک اوج کولی نیک نعر بعضی فی اشہد ابدی ہم ہمایون
 اور انادہ ہم بودیر لاری سیرنہ کونہ اور دنی او شول سیر و اوج

اور دودین اٹھانیم لول کونی پرو ز پورنی و بہہ نیسے بر فلیس معجون مہدی ہیرہ
 کیلہ دورہ داتمام کیر کل لاری اچکے تون عالی از صفا ایماں اگر نہ ہر فٹ فلانہ
 ایماں او شہودہ نیک اچہ اہر بردا کیم کوسنکر الٹ لولب ایدی بو بودوم
 کیم تاشلاری تیش فلیس وہ وردہ قیلغا بلار اول کچہ اونشول درہ دا لولب تاشلاری
 اٹھانیم نایب کو تہ کو لینی سیر فلیس ہم مرانی تاغ نیک دامنه می واقع بو لولب نیش
 نی سولی بو کولتہ کبرار ایشش خلی اولوغ کول بو با قاسی دین اول با قاسی
 نیشی کوردنمای دور کول نیک اور تاسید ابر بندی واقع بو لولب کول نیک
 اطرافہ اچکے کیر کینہ ہار خلی بار اطرافہ ایدی کینت لیک ایل شور و نونو خاد او کیم
 لار کیر ب لوز لاری تونقار دور لار ایشش نر نیکانہ اہم ہر بارہ کیننی کیر کا
 کیر کول نیک اچکے بارہ بلار کونی سیر نیک کلب ایماں نیک اور دوسنہ
 نوشولدی اندہ استراتت فلیس طعام مہب ہر زانہ و پکار دیکھا غلغلہ کیر دور
 نماز خفتندالابونی و داع فلیس اٹھانیم بولہ اہر بردا او بو غلاب اہن
 اٹھانیم تاشلاری اٹھانیم اٹھانیم ہر کونہ سیدین او لولب نیک اٹھانیم اور دوسنہ
 کیم تودہ دا لولب ایدی کسیدی تودہ دین کو چوب سکر اکانو شکانہ اکانو

بیوانی نیک او علی نام بر خان کیم بعد الزیم نه تا پیشور و لوب امیری قاضی
 مؤذین اراقونوب بساورد بدو جوسد نیک اربغده انی مانع نیک نومنه غده
 واقع بولغان چتره نوشویشا سانه لار نیکتور و ب مجبول ارقاب نیک
 چربک تدین اوتار و از دی یک فالکسار بو چتره نیک نعرف نسیب ایدی
 کلب بر اسکی بر نسیب اوتوب امیری طور چتره واقع بولوبور بند سانه
 کیم افار سوهر کتر بولاس چتره خودنی بنلار احسانا چتره هم کیم بار بر دین زه سولای
 دیک نیرب صفار اول بر لار نیک چتره لار بدیک فانب صفاس بو چتره نیک
 سوی باریم شکرمان سو بکابا و و شور مانع نیک و امره سبدین فانب صفار و
 اطرافنی تمام اولانک ضلی خوش کلبدی بو یوردوم کیم بو چتره نیک ایدینه
 نیک تراشیده بدو مشمن موضع فیلا بلار چتره با فاسبد امجون مالکیکه
 نزدی یک هر زمان مسابانات بدو مکر ارقبال دور ایدی کیم چون عالی کو
 کرده ام نامی می باید ماند عبده الدردیدی کیم چتره باوشابی نزدی یک
 خوش کرده و پاک کبراک بوسوزی ضلی باعث نیک و نداشت بوردی
 دوست ایشک افایانه دین بو چتره بشید اکیلیب ملازمت نبلدی بو بر دین